



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	٦٠	تاریخ	١٤٠٤ / ٥٢ / ٥١
عنوان ١	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ٢	زکات الأموال					
عنوان ٣	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ٤	مسأله یازدهم عروه: حکم زکات قرض					
عنوان ٥	مطلب سوم: جواز پرداخت زکات قرض توسط شخص ثالث					
عنوان ٦	مطلب چهارم: لزوم یا عدم لزوم استیذان از مُقترض برای پرداخت زکات ❖ لزوم دلیل برای فتوا به احتیاط ❖ لزوم انتساب فعل مُتبرّع به مَنْ تجب علیه الزکاة ❖ نقد لزوم انتساب فعل مُتبرّع به مَنْ تجب علیه الزکاة ❖ عدم جواز توکیل در عبادات					
عنوان ٧	مطلب پنجم: حکم اشتراط پرداخت زکات قرض توسط مُقرض					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحث ما در مسأله یازدهم از مسائل متفرقه‌ای است که مرحوم صاحب عروه پس از مباحث مربوط به شرایط وجوب زکات، آن را مطرح کرده‌اند. در این مسأله، چند مطلب اساسی وجود دارد که به آنها خواهیم پرداخت. مسأله یازدهم این بود که:

«زکاة القرض علی المقترض بعد قبضه لا المقرض، فلو اقترض نصاباً من أحد الأعیان الزکویة و بقی عنده سنة وجب علیه الزکاة...»^١؛

یعنی زکات در موارد قرض، بر مُقترض (قرض‌گیرنده) واجب است، نه بر مُقرض (قرض‌دهنده)؛ البته به شرط اینکه عین زکویّه، نزد آن مُقترض یک سال بماند. این مطلب اول بود که درباره آن بحث کردیم.

١. العروة الوثقی؛ ج ٢، ص ٢٦٩.

مطلب دوم این بود که: «نعم یصح أن يؤدي المقرض عنه تبرعاً؛ بل یصح تبرع الأجنبي أيضاً والأحوط الاستئذان من المقرض في التبرع عنه وإن كان الأقوى عدم اعتباره»^۱؛ به این معنا که مقرض می تواند تبرعاً زکات را به جای مقرض بپردازد و اگر پرداخت، از ذمه مقرض برداشته می شود. دلیل این مطلب، عمدتاً صحیحۀ منصورین حازم بود که به آن اشاره کردیم. در آن صحیحۀ، حضرت فرموده بودند: «إِنْ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَاتَهُ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ»^۲؛ که این عبارت دلالت داشت بر اینکه مقرض می تواند به جای مقرض، ادای زکات کند.

مطلب سوم: جواز پرداخت زکات قرض توسط شخص ثالث

مطلب بعدی این است که مرحوم صاحب عروه می فرماید: همان طور که مقرض می تواند به جای مقرض زکاتش را بپردازد، شخص ثالث هم می تواند این کار را انجام دهد. مثلاً مقرض، قوم و خویشی دارد؛ پسری دارد، خواهری دارد یا رفیقی دارد. او می بیند که این مقرض، مدیون زکات شده و اگر بخواهد زکات بدهد، سرمایه اش کم می آید، یا نمی تواند یک کار بزرگ دیگر انجام دهد. در این صورت شخص ثالث می گوید: من تبرعاً زکات تو را پرداخت می کنم. در اینجا گفتیم: بله، این کار هم جایز است و نکته و ملاک آن، همانند حالت پیشین است. وقتی مقرض می تواند به جای مقرض بپردازد، شخص ثالث هم می تواند این کار را بکند؛ زیرا مقرض از این جهت هیچ خصوصیتی ندارد؛ چون مقرض می تواند، شخص دیگری هم غیر از مدیون می تواند تبرع کند. بنابراین، تفاوتی نمی کند که این متبرع، خود مقرض باشد یا شخص دیگری.

مطلب چهارم: لزوم یا عدم لزوم استئذان از مقرض برای پرداخت زکات

بحث امروز ما در این مطلب چهارم است که صاحب عروه می فرماید: «والأحوط الاستئذان من المقرض في التبرع عنه وإن كان الأقوى عدم اعتباره». در این عبارت، مسأله استئذان مطرح شده است؛ به این معنا که این متبرع، چه مقرض باشد و چه شخص اجنبی، باید از مقرض اذن بگیرد. البته نسبت به شخص اجنبی، این احتیاط آکد است. چرا؟ چون نسبت به خود مقرض، ما نص داریم که مقرض می تواند به جای مقرض بپردازد، اما نسبت به اجنبی، نص نداریم. لذا این احتیاطی که در اینجا گفته می شود، به همان تبرع اجنبی برمی گردد؛ به این صورت که اگر اجنبی بخواهد تبرع کند، باید اذن بگیرد. این در حالی است که نسبت به خود مقرض، نص داریم. هرچند گفتیم: آن نص کفایت می کند در دلالت بر جواز تبرع اجنبی؛ زیرا خصوصیتی برای مقرض بما هو مقرض در جواز تبرع از مقرض وجود ندارد. با این وجود، گفته می شود: «إِنَّ الْأَحْوَطَ الْاسْتِئْذَانُ». بعد هم اضافه می فرمایند: «وإن كان الأقوى عدم اعتباره»؛ که معلوم است این احتیاط، استحبابی است.

لزوم دلیل برای فتوا به احتیاط

به نظر ما، این احتیاط، حتی احتیاط استحبابی اش هم وجهی ندارد؛ زیرا این احتیاطی که در اینجا گفته می شود، در صورتی جایی دارد که ما مثلاً احتمال معتنی بهی نسبت به اشتراط استئذان بدهیم. و این، باید وجه و دلیلی داشته باشد؛ و لو یک دلیل غیر معتبر. این در حالی است که ما در اشتراط استئذان متبرع، هیچ دلیلی نداریم.

۱. همان.

۲. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ۷، ح ۲.

دلیلی بر اشتراط استیذان نداریم. لذا به نظر می‌رسد نیازی به احتیاط استحبابی هم نیست. این احتیاط، هر چند استحبابی است؛ اما در ادامه می‌فرماید: «وإن كان الأقوى عدم اعتباره»؛ چرا؟ چون اصلاً دلیلی بر اشتراط استیذان در جواز تبّع نداریم. این هم که دلیل نداریم، نه دلیل ضعیفی در کار است، نه شهرتی و نه اجماعی. باید چیزی به هر حال وجود داشته باشد تا این احتیاط، ولو استحباباً ثابت شود.

پرسشگر: ...

معظم‌له: نه، اگر ما دلیل جوازمان محکم نباشد، با احتیاط، استیذان درست نمی‌شود. یعنی اگر فرض کنید که تبّع ثابت نشد که «يجوز التبّع عن المقترض»، وقتی ثابت نشد جواز نیابت و تبّع از مُقترض، اینجا با احتیاط کار را نمی‌توانیم درست کنیم. یعنی وقتی اصلش جایز نیست، استیذان نمی‌تواند کار را از پیش ببرد.

پرسشگر: ...

معظم‌له: اگر تبّع جایز باشد نیازی به استیذان نیست؛ چون دلیلی برای شرطیت استیذان نداریم. اگر تبّع جایز نباشد، استیذان در مشروعیت تبّع نقشی ندارد. چون با استیذان کار درست نمی‌شود؛ وقتی دلیلی ما نداریم بر جواز تبّع، او خودش باید بپردازد.

پرسشگر: ...

معظم‌له: خب هبه کردن چیزی غیر از این است که به جای او زکات بدهد. این خلاف فرض شد. اصل هبه که جایز است؛ اما این هبه نکرده و می‌گوید: من می‌خواهم به جای تو زکات بدهم. زکات تو به گردن تو است. مثل اینکه گفته شود: من می‌خواهم به جای تو نماز بخوانم. با اینکه خود شخص باید نماز بخواند نه دیگری.

پرسشگر: ...

معظم‌له: حالا آن چه بخواهد بدهد چه نخواهد بدهد مطلب دیگری است. بحث در این است که آیا تبّع از او جایز است یا نه. مرحوم شهید اول رحمته الله در بیان و دروس، اعتبار اذن من المقترض را در جواز، دخیل می‌دانند.

لزوم انتساب فعل مُتَبَّع به مَنْ تَجِب عليه الزكاة

در توجیه رأی مرحوم شهید اول گفته شده است که وجه اینکه آن کسی که می‌خواهد از طرف مُقترض تبّع کند باید اذن بگیرد به دلیل این است که زکات را باید کسی که زکات بر او واجب است بپردازد. اگر کسی دیگر بخواهد به جای او زکات را بپردازد باید طوری بپردازد که این پرداخت، انتساب به مُقترض پیدا کند؛ یعنی به همانی که زکات بر او واجب است. این کسی که می‌خواهد از طرف او تبّعاً زکاتش را بپردازد اگر فعل او منتسب به من تَجِب عليه الزكاة نشود مثلاً او فعلی انجام داده، مستقل از آن کسی که زکات بر او واجب است. خب این چه ربطی دارد به من تَجِب عليه الزكاة که زکات از ذمه‌اش برداشته شود؟ باید به یک شکلی فعل مُتَبَّع، انتساب پیدا کند به من تَجِب عليه الزكاة؛ یعنی به آن کسی که زکات بر او واجب است تا بشود گفت این از طرف او زکات پرداخته است تا به اصطلاح، پرداختن زکات مُتَبَّع به جای پرداختن زکات خود من تَجِب عليه الزكاة حساب بشود.

به مجرد نیت که به صرف نیت بگوید: من این را به نیابت از من تَجِب عليه الزكاة می‌دهم، این انتساب حاصل نمی‌شود. باید یک کاری را خود من تَجِب عليه الزكاة کند تا فعل شخص مُتَبَّع به او نسبت داده شود؛ مثلاً اذن بدهد. او

باید کاری انجام دهد که فعل شخص دیگر به او منتسب شود. فعل این مُتَبَرِّع، مستند شود به من تجب علیه الزکاة. اگر اذن نداد، او یک فعلی را برای خودش انجام داده و این نیز یک واجبی بر ذمه اش باقی مانده است. تَبَرُّع اوربطی به واجبی که بر گردن من تجب علیه الزکاة است نخواهد داشت. ظاهراً مرحوم صاحب عروه به خاطر این وجه، این احتیاط استحبابی را قائل شده است و آن این است که باید به شکلی، فعل مُتَبَرِّع انتساب پیدا کند به آن شخصی که زکات بر او واجب است تا زکات با فعل این شخص مُتَبَرِّع از ذمه او برداشته شود. اگر هیچ گونه انتسابی حاصل نشود، وجهی برای سقوط زکات از ذمه او وجود ندارد.

نقد لزوم انتساب فعل مُتَبَرِّع به مَنْ تجب علیه الزکاة

اما این وجه مخدوش است:

اولاً: به دلیل اطلاقی که در صحیحهُ منصور بن حازم آمده است. ما گفتیم دلیل جواز تَبَرُّع از مُقْتَرَض چیست؟ عمدتاً همان روایت صحیحهُ منصور بن حازم است: «فِي رَجُلٍ اسْتَقْرَضَ مَالاً فَحَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ، قَالَ: إِنَّ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَتَهُ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ لَا يُؤَدِّي أَذَى الْمُسْتَقْرِضِ» در اینجا که می فرماید: «إِنْ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَتَهُ» مطلق است؛ نگفته که «يؤدِّي ياذنه». قید و شرط «إِذَنْ» در این روایت نیامده و مطلق است. می فرماید اگر آن شخص مُقْتَرَض (صاحب مال)، زکات مال را از طرف مُقْتَرَض پرداخت کند، وجوب زکات از ذمه او برداشته می شود. این جمله، مطلق است و استیذان در آن قید نشده است. بنابراین، اعتبار استیذان، اعتباری بلا دلیل است.

ثانیاً: اگر مشکل، مشکل انتساب است، یعنی اگر گفته شود که چرا ما استیذان را شرط می دانیم، اگر در جواب گفته شود برای اینکه فعل مُتَبَرِّع - یعنی کسی که زکات می دهد - منتسب شود به آن کسی که زکات بر او واجب است. ما برای اینکه این انتساب حاصل شود می گوییم: استیذان شرط است؛ یعنی باید اذن بگیرد تا این فعل منتسب به من تجب علیه الزکاة شود. اما اشکال ما این است که به صرف اذن، انتساب حاصل نمی شود. او فقط اذن داده که «از طرف من زکات بده». اینکه او اذن بدهد که «از طرف من زکات بده»، این کفایت نمی کند برای انتساب فعل.

عدم جواز توکیل در عبادات

بله، حالا اگر بحث توکیل مطرح شود و ما قائل باشیم که ادله توکیل اطلاق دارد، یک وجهی داشت؛ اما متأسفانه باید گفت که در ادله توکیل نیز اطلاقی وجود ندارد که بتوان به واسطه آن اثبات کرد در باب توکیل، وکیل می تواند از طرف موکل در امور عبادی نیز اقدام نماید و فعل او جای فعل موکل قرار بگیرد. در معاملات، بله، این حرف را می توان زد. مثل وکیل در بیع، در اجاره، در رهن و امثال آن، حداقل جواز توکیل بر اساس سیره عقلائیه غیر مردوع عنها پذیرفته شده است. سیره عقلائیه ای که مورد امضای شارع نیز قرار گرفته است. از همین سیره کشف می کنیم که جواز توکیل در این گونه معاملات و افعالی که آثار معاملی دارد. اما در عبادات چنین سیره ای نداریم، اگر نگوییم که سیره عقلائیه اتفاقاً بر خلاف آن است. ما در سیره عقلائیه نداریم که کسی، دیگری را وکیل کند برای نماز خواندن به جای خودش یا مثلاً وکیل کند برای روزه گرفتن به جای خودش؛ مگر اینکه در مواردی دلیل خاص وجود داشته باشد؛ مثلاً در حج دلیل داریم نسبت به میت یا کسی که در حکم میت است؛ یعنی کسی که عاجز از انجام عبادت است.

پرسشگر: ...

معظم له: در زکات فطره هم همین طور است. کسی از طرف دیگر زکات نمی پردازد. برای مثال، اگر کسی زکات خود را به کسی بدهد و فرض کنیم آن شخص به وکالت از طرف شما مأمور شود که آن مال را به فقرا برساند، این وکالت در پرداخت زکات نیست. این شخص صرفاً وکیل در ایصال است، نه در پرداخت زکات. در حقیقت، این شخص، وکیل در رساندن مال است، نه در انجام عبادت زکات؛ زیرا در زکات، آنچه مبری ذمه است، صرفاً رسیدن مال به دست مستحق است. این وکیل در ایصال است، نه وکیل در پرداخت زکات. پرداخت زکات را خود مالک نیت می کند و انجام می دهد. مانند کسی که نامه ای را توسط پست به دست دیگری برساند؛ این کسی که مال را به دست فقرا می رساند وکیل در ایصال است، نه وکیل در زکات دادن.

خلاصه اینکه استیذان در انتساب فعل کفایت کند، جای بحث است و دلیلی بر آن در دست نیست. و اگر کفایت می کرد، باید می پذیرفتم که در عبادات نیز نیابت از شخص زنده جایز است؛ حال آنکه هیچ کس قائل به چنین امری نشده است. اگر چنین بود، باید پذیرفت که شخصی می تواند از طرف دیگری حج به جا آورد یا نماز و روزه و عبادت دیگری انجام دهد.

پرسشگر: ...

معظم له: ما پیش تر گفتیم که در وکالت نسبت به اعمال معاملی و اعمال غیر عبادی چون صرف انجام عمل کفایت می کند، وکالت جایز است؛ اما در عبادات، صرف انجام عمل کافی نیست؛ بلکه قصد قربت نیز شرط است. قصد قربت باید از سوی خود فاعل صادر شود؛ وکیل نمی تواند به واسطه فعلی که انجام می دهد برای موکل قصد قربت کند. اگر وکیل بخواهد به قصد قربت خود این عمل عبادی را انجام دهد، انتساب آن عمل به موکل حاصل نمی شود و اگر بخواهد با قصد قربت موکل عمل را انجام دهد، باز هم مشکلی وجود دارد؛ زیرا با قصد قربت شخص وکیل، ممکن نیست این قربت برای شخص موکل حاصل شود. اینکه من قصد کنم قصد قربت موکل را به واسطه فعل خودم، این ممکن نیست. با فعل من آن موکل به خدا تقرب پیدا نمی کند؛ چون هرکس به واسطه عمل خودش به خداوند تقرب می جوید، نه با عمل دیگری ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۱. کسی عمل خیری انجام دهد آن وقت این عمل پای شخص دیگری نوشته شود؟! بنابراین، این فرمایش اساسی ندارد و حتی احتیاطی که در این زمینه مطرح شده، نیز وجهی ندارد.

پرسشگر: ...

معظم له: اگر مقرض، زکات را بپردازد، زکات از عهده مقترض ساقط است. مطابق روایت، «إِنْ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَاتَهُ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ»، اما «وَإِنْ كَانَ لَا يُؤَدِّي أَذَى الْمُسْتَقْرِضِ» یعنی اگر خود مقترض، چیزی پرداخت نکرد، بر عهده خود مستقرض خواهد بود.

پرسشگر: ...

معظم له: اصلاً سؤال از این است که «فِي رَجُلٍ اسْتَقْرَضَ مَالًا فَحَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ» بحث در مال قرضی است نه در مال خود شخص.

پرسشگر: ...

معظم له: می فرماید که مال نزد قرض گیرنده است بعد می فرماید که اگر قرض دهنده به جای او زکات داد، که هیچ، اما اگر نداد خود قرض گیرنده باید زکات مال را بپردازد. ابهامی ندارد که در موردش بحث شود.

مطلب پنجم: حکم اشتراط پرداخت زکات قرض توسط مقرض

می فرماید: «ولو شرط في عقد القرض أن يكون زكاته على المقرض، فإن قصد أن يكون الزكاة متوجهاً إليه لم يصح، وإن كان المقصود أن يؤدي عنه صح»^۱. به این معنا که اگر مقرض، مال خودش را به مقرض قرض داد و مقرض شرط کرد که من قرض می گیرم به شرطی که خودت زکاتش را بدهی، این شرط که «زکات را تو بدهی»، به چه معنی است؟ اگر این شرط به این معنی است که زکات بر تو (مقرض) واجب باشد، این شرط صحیح نیست؛ زیرا در شریعت زکات بر عهده کسی است که مال در دست اوست. اما اگر مقصود آن باشد که مقرض شرط کند که تو به جای من زکات را بپردازی، اشکالی ندارد به دلیل صحیحته منصوصین حازم. اما چرا اگر شرط به این معنی باشد که زکات بر تو (مقرض) واجب باشد، این شرط صحیح نیست؟ چون چنین شرطی مخالف کتاب الله و سنت رسول صلی الله علیه و آله است و معتبر نخواهد بود؛ زیرا کتاب الله و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصریح دارند که زکات بر صاحب مال واجب است نه بر دیگری. آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»^۲ نیز دلالت دارد بر اینکه زکات مربوط به اموال ایشان است، نه اموال دیگران. قبلاً گفتیم از شروط وجوب زکات، مالکیت است. کسی که مالی را مالک نیست معنی ندارد که زکات کسی دیگر بر عهده او باشد. بنابراین، چنین شرطی که خلاف کتاب خدا و سنت رسول است، فاقد اعتبار است.

اما اگر شرط این باشد که «تو به جای من زکات را بپرداز»، این اشکالی ندارد؛ زیرا چنین شرطی خلاف کتاب خدا و سنت رسول نیست و از مصادیق «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۳ به شمار می رود.

پرسشگر: ...

معظم له: اتفاقاً این ضد ربا است. ربا یعنی سود به آن اضافه شود و حال که این ضد سود است. در اینجا قرض دهنده تمام پولش را پس نمی گیرد. یعنی از آنچه داده است کمتر پس می گیرد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

۱. العروة الوثقى؛ ج ۲، ص ۲۶۹.

۲. سورة توبه: ۱۰۳.

۳. عيون أخبار الرضا عليه السلام؛ ج ۲، ص ۱۵۹.